



سرگذشت و اندیشه‌های ابن سبعین

ژوئیه، نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

السلام علی المنکر والمسلم والعالم
والمتعلم والغالط والمتغالط!
(از شطحیات ابن سبعین)

نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو

احوال و آثار ابن سبعین صوفی متفلسف یا فیلسوف متصوف اندلسی (۶۶۹-۶۱۳ هـ ق) را هاله‌ای از غموض و ابهام پوشانیده است؛ همچنانکه معنای کلمه «ابن سبعین» نیز کاملاً روشن نیست. بعضی کلمه «سبعین» را معادل «دایره» دانسته‌اند و ابن سبعین را به معنای «ابن دایره» (یعنی «ابن صفر») گرفته‌اند و این شبیه آن چیزی است که از ابوسعید ابی‌الخیر نقل

می شود که خود را «هیج بن هیج» می نامید. بعضی نیز او را «ابن داره» نامیده اند و آن لقب یکی از قهرمانان بوده است. ضمناً صفر را در حساب مغربی به صورت يك دایره خالی می نوشته اند و حرف «ع» را هم به همان صورت می نوشته اند، و چنانکه می دانیم «ع» در حساب جُمَّل معادل هفتاد است.

از اینکه بگذریم، نام و نسب کاملش در الاعلام زرکلی به صورت زیر آمده است: «عبدالحق بن ابراهیم بن محمد بن نصر، ابن سبعین الاشبیلی المرسی الرقوטי». در ضمن لقبش را «قطب الدین» و کنیتش را «ابومحمد» نوشته اند.

ابن سبعین در خاندانی نجیب و توانگر در «مُرسیه» زاده شد. بعضی گفته اند که «سید» بوده است. تحصیلاتش در زادگاهش انجام گرفت، اما پیش از بیست سالگی از آنجا به سبته رفت. گفته اند که شاید فرا رسیدن شرایط سقوط و اضمحلال دولت آزادمنش «موحدین» (شکست از اسپانیا به سال ۶۳۲) باعث شد که این سبعین مهاجرت کند. شاید هم این مهاجرت بر اثر فشار فقها بوده است که او را از نوجوانی به عنوان متصوّف و اهل حروف و طلسمات می شناخته اند، زیرا از جمله استادان او ابوالعبّاس احمد بن علی البونی (متوفی ۶۲۲)، صاحب کتاب مشهور شمس المعارف الکبری، را نام برده اند که معروفترین عالم در آن فن است. می توان احتمال داد که ابن سبعین شاگرد کتابهای بونی بوده، همچنانکه انتساب تلمذش به ابن دهّان یا ابن مرآت متکلم (متوفی ۶۱۱) و حرّانی (متوفی ۵۳۸)، از مؤلفان کتب حروف و اسماء، نیز به معنای استفاده کامل از کتب این دو تن است نه درس خواندن حضوری نزد ایشان.

ابن سبعین پس از استقرار در سبته با زن ثروتمندی که شیفته فکر و دانش ابن سبعین شده بود ازدواج کرد و با استفاده از ثروت او خانقاه و محل تدریس و ارشادی دایر نمود؛ زیرا در همان موقع شاگردان و مریدانی داشت.

اما آنچه شهرت بسیار برای او بار آورد پاسخ دادن به سؤالات فلسفی فردریک دوم، فرمانروای نورمان سیسیل (صقلیه) است که سپس امپراتور (۱۲۵۰-۱۲۲۰) امپراتوری مقدّس روم شد. توضیح اینکه فردریک تعدادی سؤال فلسفی تهیه کرده برای مشاهیر اهل حکمت مشرق و مصر و شام و عراق و یمن فرستاد، اما جوابهای رسیده وی را قانع نکرد تا به توسط رشید از فرمانروایان موحدی مطلع گردید که ابن سبعین نامی در سبته به تدریس و تحقیق فلسفه اشتغال دارد. سؤالات را همراه پول فراوانی برای «ابن خلاص»، حاکم سبته، فرستاد که به دست ابن سبعین برساند. ابن سبعین به عنوان يك «وظیفه الهی و اسلامی»

متعهّد پاسخ سؤالات شد و پس از آنکه يك يك سؤالات امپراتور را پاسخ نوشت افزود که مسلمان شو تا به علم حقیقی راه یابی (بنگرید به: یوسف زیدان، عبدالکریم جیلی فیلسوف الصوفیه، مصر ۱۹۸۸، ص ۲۵۷) و چون پاسخ سؤالات به فردریک رسید، او پسندید و شهرت ابن سبعین بالا گرفت، به طوری که حاکم شهر خواست از خود جایزه‌ای به ابن سبعین بدهد. او پول حاکم را هم مثل پول فردریک نپذیرفت و گفت «احتساباً لله و انتصاراً للملّة الاسلامیه» جواب آن پرسشها را نوشته است (در مورد این سؤالات و پاسخ ابن سبعین به آنها نگاه کنید به: ابن سبعین و فلسفته الصوّفیّة، ص ۱۱۱-۱۱۰ و بعد). شهرت ابن سبعین در غرب بیشتر به سبب این رساله بوده است (همان، ص ۱۷۷).

قشریان و حسودان ابن خلاص را واداشتند که ابن سبعین را از شهر براند، لیکن وی که آدمی حسّاس و ناآرام بود با این تضییقات، به جای آنکه رام شود و کوتاه بیاید، هر چه بیشتر به تندروی گرایش یافت و موضع انتقادی به خود گرفت.^۲

به هر حال ابن سبعین از سسته به علاوه، از آنجا به بجایه و از آنجا به قابس (در تونس) رفت. در بجایه «شوشتری» که مهمترین مرید اوست بدو پیوست و اکثر آثار ابن سبعین در همین مرحله از زندگی او، که تا به ۶۴۲ هـ ق (نزدیک سی سالگی او) می‌رسد نوشته شده است و به طوری که ملاحظه می‌شود او سالها در آوارگی گذرانده و البته مریدان ویژه‌اش همواره همراه او بوده‌اند.

ابن سبعین را در ۶۴۸ در قاهره می‌یابیم که با فشار متعصبان به سبب عقیده به تشیع و نیز عقیده به «وحدت وجود» از قاهره و از مصر اخراج می‌شود و ناچار به مکه پناه می‌برد و آن دو سبب داشته، یکی امن بودن حرم الهی، دیگر حمایت شریف ابونمی (۷۰۱-۶۵۲) از او که خود باعث افزایش تعداد مریدان او گردید. ابن سبعین تمام ثروت خود و زنش را و آنچه به عنوان هدیه به دست او می‌رسید خرج پیروانش می‌کرد و در سخاوتمندی نام آور شد و خود در کمال پارسایی و با حداقل معیشت زیست.

گرچه دوران زندگی ابن سبعین در مکه برای او فشار و زحمت نسبتاً کمتری داشت، اما بکلی خالی از رنج و گرفتاری نبود^۳، چنانکه يك بار به مناسبت مسافرت ملك الظاهر ببیرس که گرایش شدید ضدّ شیعی داشت ناچار شد مخفی شود (۶۶۷).

ابن سبعین در یمن نیز پناهی نیافت، چرا که گرچه «صاحب یمن» شمس الدین یوسف بن عمر (۶۹۴-۶۴۷) در حقّ او حسن عقیدت داشت، امّا وزیرش با ابن سبعین بد بود. از طرف دیگر ابن سبعین در مدینه نیز نمی‌توانست بماند؛ دلیل واقعی این ممنوعیت یا دشواری روشن

نیست، اما به این صورت تعبیر شده که هر گاه به نزدیکی مدینه می‌رسید خون حیض از او گشوده می‌شد. و این به سبب کلمه‌ای بود که دربارهٔ پیغمبر (ص) گفته بود و زیان‌درازی تلقی شد: «لقد تحجر ابن أمانة واسعاً بقوله لاني بعدى». گویند تبعید او از مغرب نیز به همین دلیل بود.

به نظر می‌آید که در اواخر اقامتش در مکه، در آنجا نیز در فشار بود که اظهار تمایل می‌کرد به هند برود. ظاهراً قطب‌الدین بن قسطلانی (متوفی ۶۸۶) در همان دوران بر او ردیه نوشت. مرگش را بر اثر رگ زدن و خونریزی (خودکشی؟) به سال ۶۶۹ نوشته‌اند؛ مسموم شدنش را هم احتمال داده‌اند.^۴

تعداد آثار ابن سبعین را ۴۱ کتاب و رساله دانسته‌اند که اهم آنها عبارت است از: رسالهٔ بُدّالعارف (یا کتاب البُدّ) که شخصاً به این کتاب خیلی اهمیت می‌داده است. بُدّرا به معنای معبود نوشته‌اند، در این حالت، صورتی از کلمهٔ «بت» خواهد بود. این رساله را ابن سبعین در اوایل جوانی نوشته و تاکنون منتشر نشده است. ابن سبعین سپس تعلیقه‌ای بر این کتاب نوشته که جزو مجموعهٔ رسائل ابن سبعین توسط دکتر عبدالرحمن بدوی چاپ شده است. دیگر رسالهٔ جواب صاحب صقلیه است که به اهتمام شرف‌الدین یالنقایا به سال ۱۹۴۱ در بیروت منتشر شده است. این اثر باعث شهرت ابن سبعین در زمان زندگیش و از جمله انگیزه‌های توجه اروپاییان به او در زمانهای متأخر شده است (رک: ابن سبعین و فلسفته الصوفیة، ص ۹۸-۱۰۰).

سایر آثار او که در مجموعه‌ای به کوشش دکتر عبدالرحمن بدوی به طبع رسیده عبارت است از: الرسالة الفقیریة؛ کتاب فی حکم و مواظب؛ الرسالة القوسیة؛ عهد ابن سبعین لتلامذته / الشرح... [از مؤلفی ناشناس]؛ کتاب الاحاطة؛ رسالة النصيحة [یا: التوریه]؛ رسالة فی انوارالنبی؛ رسالة خطاب الله بلسان نوره؛ ملاحظات علی بُدّالعارف [تعلیقه‌ای است بر کتاب مشهورش بُدّالعارف]؛ رسالة الالواح المبارکه؛ رسالة له رضی الله عنه؛ وصیة ابن سبعین لاصحابه؛ الرسالة الرضوانیة؛ رسالة فی عرفه؛ و شش اثر دیگر که عنوان همه آنها فقط «رسالة» است. احتمال می‌رود که این رساله‌ها که اسم خاصی ندارد و غالباً هر یک در حجم یک نامه مفصل است، به سفارش یا درخواست مرید و شاگردی نوشته شده باشد. رساله‌های خطی دیگری نیز از او موجود است.^۵

گذشته از این آثار، تأثیر شخصی ابن سبعین در اطرافیان و مریدانش چنان بوده که او را «مغناطیس القلوب» لقب داده بودند. پیروان استوار ابن سبعین «فرقة اتحادیة سبعینیة» نامیده

شدند و ابن تیمیه (متوفی ۷۲۸) ردیه‌ای بر ایشان نوشت.^۶ معلوم می‌شود که آنها تا زمان او کمابیش وجود داشته‌اند. اینان با فقر و قناعت می‌زیستند و زنی خاصی داشتند: نوعی ریاضت کشی و شاید آمادگی برای قیامی مهدیگرایانه، چه ابن سبعین از منادیان و مبلغان فاطمی موعود بود.^۷ و به نظر می‌آید که مخالفت ارباب دین و دولت با او بیشتر از این بابت بوده است؛ بویژه که متهم به دانستن علوم غریبه و سیمیا نیز بود.^۸

شجره فکری ابن سبعین طبق آنچه از قصیده شاگردش «شوشتری» نقل کرده‌اند از افلاطون و ارسطو شروع می‌شود و از اسلامیان به نامهای حلاج و شوزی اشبیلی و ابو مدین (استاد ابن عربی) برمی‌خوریم.^۹

طریقه شوزیه، منتسب به ابو عبدالله الشوزی معروف به علوی، خود دنباله مکتب ابن مسره فیلسوف (۳۱۹-۲۶۹) است. شخص پژوهنده کلاً در اندیشه متفکران مغربی به رگه‌های الحادی برخورد می‌کند که در اینجا مجال بسط این مطلب نیست. جالب است اشاره کنیم که ابن سبعین با وجود شباهتهای فکری با ابن عربی در تفکر فلسفی-صوفیانه وحدت وجودی و اندیشه مهدیگرایی، ابن عربی را نمی‌پسندد و فلسفه او را «مخموجه» (= گندیده و پوسیده) لقب داده است.^{۱۰}

در مورد صدرالدین قونوی اظهار نظر مساعدی کرده، اما شاگرد وی عقیف الدین تلمسانی را زیاد ستوده است.^{۱۱} و این عجیب نیست که ابن تیمیه نیز در انتقاد بر وحدت وجودیان و اتحادیه نظریه تلمسانی و ابن سبعین را از همه افراطی‌تر شمرده و نظریه ابن عربی و تا حدی صدر قونوی را کمتر از آن دو غیر قابل قبول انگاشته است.^{۱۲}

بعضی ابن سبعین را فیلسوف مشائی پنداشته‌اند. و این سخنی مسامحه‌آمیز است، زیرا او مشائیان را همچون بیشتر متفکران دیگر سخت انتقاد کرده است.^{۱۳} از آن جمله ابن رشد را. او ابن رشد را مقلد محض ارسطو می‌داند و تهیدست از معارف اهل کشف و کند ذهن در این عوالم، با این توضیح که او منصف بوده و خود از عجز خویش آگاهی داشته است.

ابن سبعین فارابی را فهم‌ترین فیلسوف اسلامی می‌نامد و می‌گوید در حالی مرد که به مرحله «تحقیق» و «محقق» رسیده بود، با این حال آراء وی خالی از تناقض و اضطراب نیست.

اما ابن سینا در نظر ابن سبعین سفسطه‌گری پرسروصدا و فریبکار است که در تألیفاتش فایده‌ای نیست، مدعی شده که فلسفه مشرقیه را فهمیده، اما بوی این فهم از وی به مشام نمی‌رسد. با این حال کتاب الاشارات و التنبیها و قصه حی بن یقطان را پسندیده است.

غزالی در نظر ابن سبعین مجمع اضداد است: فیلسوف، اشعری، فقیه، صوفی، جبری. اما بهر حال، باید سپاسگزار و ستایشگر او بود که بالأخره، در مقام يك عالم اسلامی مقبول عامه، تصوّف را بزرگ داشته و به آن تمایل یافته است. نکته جالب در ارزیابی غزالی از دیدگاه ابن سبعین این است که می گوید: آن طور که به نظر می آید، کتاب غزالی در بیشتر اوقات از روی رسائل اخوان الصفا نوشته شده و مثل اصلش در فلسفه ضعیف است. این نکته ای است که هیچ کس در مورد غزالی به آن اشاره نکرده است.

ابن سبعین در جای دیگر هم به طور کلی ارسطو را در الهیات به پراکنده گویی متهم کرده (بر خلاف سایر علوم که غلطش در آنها کم است) و مشائیان را اهل شك و فراری را دچار حیرت و ابن سینا را متقلّب و غزالی را متزلزل و ابن باجه (= ابن صائغ) را متردّد و ابن رشد را متفنن و فخر رازی را مشوّش لقب داده است.

ابن سبعین حتی شیخ اشراق را از انتقاد معاف نداشته^{۱۴} و می گوید از نه وجه تصوّف تنها به وجه اول رسیده است. در نظر اشراقیان عوالم چهار تاست (انوار قاهره، انوار مدبره، صور شبیحیه یا معلقه و صور جسمیه). اما نور در نظر ابن سبعین واحد است و نیز صور معلقه (= اجانبین و اشباح عالم مثال) را منکر است.

البته مشابهت میان شیخ اشراق و ابن سبعین نیز کم نیست، بویژه سر نوشت آن دو بی شباهت به هم نبوده است. هر دو بر استقلال فکر تأکید دارند و هر دو منطق و حکمت مشائیان را نقد می کنند و هر دو صاحب مکتب اند، اولی مبدع «حکمة الاشراق» است و دومی مؤسس «علم التحقیق». هر دو متفکر به حکمت ماقبل مشاء و اندیشه های هر مسی توجه دارند و هر يك به وجهی فلسفه انوار را زنده کرده اند و بر انوار تأکید می کنند.^{۱۵} و این در مورد شیخ اشراق عجیب نیست. چون او ایرانی است و می خواهد اندیشه ایرانی را به زعم خود احیا کند، شاید ابن سبعین نیز به نوبه خود با همین تفکر نورگرایانه اش توانست توجه شاگرد خود «شوشتری» را جلب نماید.

دیگر از وجوه همانندی شیخ اشراق و ابن سبعین قول به امکان استمرار نبوت است. شیخ اشراق را متهم به تمهید دعوی پیغمبری می کردند و به همین عناوین وی را کشتند، درباره ابن سبعین نیز گفته می شد که در غار حرا رفت و آمد می کرده و می خواسته است دعوت بنهد. اما آنچه مسلم است این دو حکیم از امکان (و نه وقوع) استمرار نبوت سخن می گفته اند و این چیزی است که در توجیه و توضیح پدیده نبوت از دیدگاه مشائیان اسلام به طور ضمنی هست. بر طبق مدلول آن نظریه، اگر نفسی چنان پالوده شود که امکان اتصال به

عقل فعال داشته باشد، مهمترین شرط قضیه تحقق یافته است.

دیگر از وجوه همانندی این دو متفکر مرموزنویسی و رمزپردازی است که در مورد سهروردی یادآوری رسائل کوچک (بویژه آثار فارسی) او کافی است، و در مورد ابن‌سبعین تنها به ذکر اظهار نظر یکی از معاصران وی بسنده می‌کنیم: «قال... جلست مع ابن‌سبعین من ضحوة الی قریب الظهر و هو یسرد کلاماً تعقل مفرداته ولا تعقل مرکباته» (از اول چاشت تا نزدیک ظهر نزد ابن‌سبعین نشستیم، سخنانی پشت سرهم می‌گفت که تک تک کلماتش مفهوم بود، اما از ترکیب آن چیزی فهمیده نمی‌شد). توجه خاص به حروف (که در تصوف از قرن ششم به بعد گسترش می‌یابد) غموض دیگری بر شطحیات و رموز او می‌افزاید. اورساله‌ای موسوم به «الدرج» در این موضوع داشته است.^{۱۶}

گفته‌اند که ابن‌سبعین با اندیشه‌های هر مسی، ایرانی و هندی آشنا بوده و طبق آنچه شارح رساله‌العهد می‌نویسد: «قوانین متقدمه شرعیه و فلسفیه و ادبیه را آموخته بود.»^{۱۷} بدین گونه ابن‌سبعین با نقد مکتب‌های کلامی و صوفیانه اندیشه خاص خود را مطرح می‌سازد و در نهایت دایره «اصحاب» خود را چنان وسیع می‌گیرد که می‌شود شامل همه عقلای خداجوی باشد. شارح رساله‌العهد می‌نویسد: «الوصول الی الله لا یكون الا بالنبی و النبی لا یعرف الا بالوارث و الوارث هو المحقق و العقلاء یطلبون التحقیق و یحتاجون الیه بالضرورة، و هذا هو معنی قول ابن‌سبعین: «الکل من اصحابنا».

وارث راستین پیغمبر (ص) «محقق» است، مرتبه‌ای که ابن‌سبعین مریدانش را به آن می‌خواست برساند. اما این «وارث» بودن به معنی شرع‌گرایی موبه‌مو نیست، زیرا ابن‌سبعین مقید به مذاهب خاص نبوده است. او صوفیه را «صحابه راستین» پیغمبر (ص) می‌نامد^{۱۸} و درباره هرامسه و هر مسیان می‌گوید که اینان را کتب آسمانی سود رسانید، اما فیلسوفان دیگر بویژه مشائیان بدان نرسیدند.

در نظر ابن‌سبعین سالك، نخست، وجود را در سیلان و استمرار می‌بیند، در مرحله دوم اتحاد را توهم می‌کند، در مرحله سوم منطق مشائی را نفی می‌نماید. در این حالت کلیات منطقی (جنس، نوع، فصل...) و همچنین مقولات عشر پندار محض است: «فلا موضوع الا واحد و هو الجوهر الموطأ، لجمیع المقولات (التسع) المقدمه علیها بالطبع و هو الجنس العالی».^{۱۹} این وحدت به سایر جهات هم تسری داده می‌شود: نفس و عقل یکی است، خیر و سعادت و لذت هم یکی است. این سالك به توحیدی می‌رسد که توحید معمولی در مقابل آن کفر است. آنچه بیان شد مربوط به نفوس قویّه بود، اما نفوس ضعیفه یا عادی اول تصفح احوال ملت

کند (نه به شیوه فقها). سپس بر نفس خود تکلیف کند که فیض را تصوّر کند و استناد به منقول را نفی نماید، و به واردات حال و وقت بپردازد و خود را در حاضر مستمر سرمدی بینگارد یا نزد شیخی برود که، با خواص اسماء الهی، او را تدبیر کند.

ذکری که این سبعین به مریدان تلقین می کرد چنین بود: «لا موجود الا الله»^{۲۰}. مذهب عرفانی و فلسفی او را وحدت مطلقه یا «احاطه» نامیده‌اند. از این منظر، ممکن مجال هیچ گونه هستی را ندارد. وجود مطلق حتی از وصف «وحدت» برتر است، دایره‌ای است که وجود مقید را در درون خود دارد.^{۲۱} به تعبیر دیگر وجود واحد مثل ماده است و ممکن مثل صورت. انسان در سلوک خود از پنج مرتبه (مراتب خمس یا رجال خمس) می گذرد: فقیه، متکلم اشعری، فیلسوف، صوفی، محقق (یا مقرب). این آخرین کمالات آن چهار را دارد، به علاوه مرتبه عرفان را که «علم التحقیق» است. محقق یا مقرب «باب نبی» است و از جهت اتحادش با نبی مدبر عالم است و همه از او استمداد می کنند.^{۲۲} این نمونه‌ای از همان دعاوی است که موجب مطرود بودن ابن سبعین بوده است. کسی که به مرتبه «احاطه» رسیده است خود را محیط به عالم و محاط در آن می یابد. در اینجا زوج و فرد، شنبه و یکشنبه، گل و گند... در هم می آمیزد، «یوم الفرض» با «یوم العرض» یکی می شود، و مضمون مناجات چنین است: «سبحان الفرد الزوج الحیض الاوج»! در نظر ابن سبعین توحید ذاتی و صفاتی و افعالی جدا از هم و هم در هم است: «الله فقط، والکثرة وهم».^{۲۳} با چنین افکاری است که ابن سبعین اواخر عمر به این نتیجه رسیده بود که سرزمین اسلام او را بر نمی تابد و خیال رفتن به «جنگل مولای» هند داشت که درگذشت.^{۲۴}

یادداشتها

- در تهیه این مقاله به منابع زیر رجوع شده است: زرکلی، الاعلام، ج ۶، ص ۳، ج ۳، ص ۲۸۰، الغنمی التفتازانی، ابوالوفا، ابن سبعین و فلسفته الصوفیه، دارالکتب اللبنانی، ۱۹۷۳؛ همو، «ابن سبعین و حکیم الاشراق در مجموعه الکتاب التذکاری شیخ الاشراق تهاب الدین السهروردی فی ذکرى الثبوتیة الثامنة لوفاته، ص ۳۰۹-۲۹۳؛ شرف، محمد یاسر، حركة التصوف الاسلامی، الهيئة المصریة العامة للكتاب، ۱۹۸۶، ص ۲۸۷-۲۵۱؛ دانشنامه ایران و اسلام، ج ۴، ص ۲۲-۶۲۰؛ رسائل ابن سبعین، چاپ عبدالرحمن بدوی، الدار المصریة العامة للتألیف والترجمه، [تاریخ مقدمه ۱۹۵۶]؛ ابن شاکر، فوات الوقیات، ج ۲، ص ۴-۲۵۲؛ معجم اعلام الفکر الانسانی، با مقدمه ابراهیم مدکور، اعداد نخبة من الاساتذة المصریین، ج ۱، ص ۱۶۳؛ معارف اسلامی در جهان اسلام، سیدحسین نصر، ص ۸۱. ۲. در «وصایا» خطاب به اصحابش می نویسد: «اکفروا بالحقیقة اللتی فی زمانکم هذا و قولوا علیها و علی اهلها اللعنة، فانها حقیقة کما سمی اللدیغ سلیماً...» (حركة التصوف الاسلامی، ص ۹-۲۷۸).
- در فوات الوقیات آمده است که شیخ صفی الدین هندی گوید به سال ۶۶۶ به حج رفته بودم و با ابن سبعین در فلسفه

- بحث کردم. او به من گفت صلاح تو است که در مکه بمانی. گفتیم تو چه طور؟ گفت قسمت من منحصر در این است که اینجا بنشینم. در همین کتاب داستانی هست که نشان می‌دهد شهرت الحاد ابن سبعین پیش از رسیدن خودش به هر شهری قبلاً به آنجا رسیده بود!
۴. حركة التصوف الاسلامی، ص ۲۵۵ (به نقل از العقد الثمین فاسی، ج ۳، ص ۳۱۰).
۵. رك: ابن سبعین و فلسفته الصوفیه، ص ۸۷-۱۴۶، که تحلیل موضوعی آثار ابن سبعین است.
۶. نام رساله ابن تیمیه این است: «المسائل الاسكندريه فی الرد علی الملاحده الاتحاديه السبعينيه» (معجم اعلام فكر الانسانی، ص ۱۶۶). نیز رك: ابن سبعین و فلسفته الصوفیه، ص ۲۳۲ به بعد.
۷. مقدمه ابن خلدون، ترجمه فارسی، ج ۱، ص ۶۳۲.
۸. حركة التصوف الاسلامی، ص ۲۵۴ (به نقل از ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۲۶۱).
۹. صورت کاملتر اسامی چنین است، از پیشتینان: هرمس، سقراط، افلاطون، اسکندر، از اسلامیان: حلاج، شبلی، نوری، حبشی، قضايب البان، شوذی، سهروردی، ابن فارض، ابن قسی... و نیز ابن سینا، ابن مسره، غزالی، ابن طفیل، ابن رشد، ابومدین، ابن عربی، حرانی....
۱۰. معجم اعلام فكر الانسانی، ص ۱۶۶.
۱۱. جهانگیری، محسن، محیی الدین بن عربی، ص ۴۲۹؛ و نیز آورده‌اند که ابن سبعین با نجم الدین بن اسرائیل (شاعر وحدت جودی ۶۷۷-۶۰۳)، شاگرد ابن عربی) مکاتبه داشت (معجم اعلام الفكر الانسانی، ص ۱۶۴).
۱۲. مجموعه الرسائل والمسائل، ص ۷۸-۱۷۴؛ و نیز مقدمه ابن خلدون، ترجمه فارسی، ص ۸-۹۸۲.
۱۳. رك: رسائل ابن سبعین، مقدمه عبدالرحمن بدوی، ص ۱۲ به بعد.
۱۴. ابن سبعین و حکیم الاشراق، ص ۳۰۴-۶.
۱۵. همان، ص ۲۹۳ به بعد.
۱۶. همان، ص ۲۹۹ و نیز رك: رسائل ابن سبعین، ص ۱۹۳ و ۲۱۶ و ۲۳۲ و ۲۳۸.
۱۷. عین عبارت شارح رساله العهد چنین است: «... اطلع علی القوانين المتقدمه كلها الشرعيه و الفلسفيه و الادبيه و حضر الكتب المنزلة فيها و غير المنزلة من اول مبدأ العالم الی وقتنا هذا و عرف مجملها و مفسرها و مهملها و مخصصها و فلت غوامضها».
۱۸. ابن سبعین در رساله فی انوار النبی سنی و سه نور خاص بیغمیر اسلام را برمی شمارد (رسائل ابن سبعین، ص ۲۱۱-۲۰۱). و نیز در رساله الفقیریة در وصف آن حضرت می‌نویسد: «... و معلمهم العظیم الذی اذا نظر العارف فی شأنه و تبعه و نصفه و تأمله ما ینبغی ... علم ان اهل الحق کلهم نقطه من ذکره و ذره من فقره» (همان، ص ۲۲۹).
۱۹. معجم اعلام الفكر الانسانی، ص ۱۹۸؛ ابن سبعین و فلسفته الصوفیه، ص ۲۹۴.
۲۰. ابن تیمیه از قطب الدین بن قسطلانی نقل می‌کند که سبعینیه به جای «لا اله الا الله»، می‌گفتند: «لیس اله الا الله» و ایشان را «لیسیه» نامیده است.
۲۱. به یک نوع وجود دیگر نیز قائل بوده است: «وجود مقدر» که آن هم مفید محسوب می‌شده است (رك: ابن سبعین و فلسفته الصوفیه، ص ۲۱۱ به بعد).
۲۲. معجم اعلام الفكر الانسانی، ص ۱۶۸. درباره فقه و اشعری و فیلسوف و صوفی و مقرب رك: رسائل ابن سبعین، ص ۲۵۲.
۲۳. مجموعه الرسائل والمسائل، ص ۷۷.
۲۴. همان، ص ۱۷۸.